



به بهانه میلاد مقام معظم رهبری حضرت آية الله العظمی خامنه‌ای

کمال

ماهتاب سبز

سید علی حسینی خامنه‌ای «آدام الله ظلّه»

مقام معظم رهبری به صورت منظم به خانواده‌های شهدا سرکشی می‌کنند. یک روز که به اتفاق ایشان به منزل یکی از شهدا رفته بودیم، برخلاف انتظار عده زیادی به استقبال آقا آمدند. آقا فرمودند: چه کسی این جمعیت را مطلع کرده است؟ قرار نبود مزاحمت برای کسی فراهم شود. وقتی ایشان وارد منزل شدند و نشستند، برای ایشان چای آوردند، اما آقا میل نکردند، ناراحتی در چهره‌شان مشهود بود. آقا خیلی مقیدند که در این دیدارها برای کسی مزاحمت به وجود نیاید.

پدر شهید رو به آقا کرده و گفت: شما نگران نباشید، از دفتر شما کسی ما را مطلع نکرده است، من دیشب حضرت امام خمینی (ره) و فرزند شهیدم علیرضا را در خواب دیدم! آن دو خبر آمدن حضرت تعالی را به من دادند. امام به من فرمودند که فردا شب مهمان عزیزی داری، به خوبی از مهمانت پذیرایی کن. گفتم: مهمان کیست: امام فرمودند: رهبر شما! (حجة الاسلام رسولی محلاتی)

یک روز مقام معظم رهبری به ما فرمودند: «این را بدانید، نامه‌هایی که مردم به دستتان

تا به حال به این اندیشیده‌اید:
چقدر شب انتظار طولانی است!
یلدای غیبت خورشید را باید با کدام مهتاب سر کرد؟
نمی‌دانم اما...
در کشور شیعیان او اگر چه شب انتظار طولانی است اما هلال چهاردهم نور خود را بر لحظات انتظار زده ما می‌پراکند.
چقدر باید خدا را شکر کنیم که در این یلدا، نور ناب ماهتاب وجود سیدی سبز از سلاله راستی تا به حال به عکس زیبای ماهتاب در زلال چشم‌های دریایی مردان و زنان این سرزمین نظر دوخته‌اید؟
ماهتاب هر وقت در چشم‌هایمان سبز می‌شود، دلمان خوش می‌شود که یک روز خورشید خواهد آمد.
تیرماه حکایت عاشقی است. و اسمانی‌ترین جلوه آن تولد ماهتاب وجودنازنین اوست! او که در نگاهش تجلی پلک‌های سوار سبزه‌ش می‌درخشد.
راستی ماهتاب کشور ما چقدر سبز می‌تابد باید جان را در ابشار نورانی این ماهتاب سبز تستشو داد. دیداراشنا

«مست می‌الست»^(۱)

دنایای عجیبی است!

گویا در این دنیا اصل بر آن است که خوبان را در خود تاب نیاورد!
نمی‌دانم چرا همیشه حق مظلوم بوده و راهیان حق از آن مظلوم‌تر...
دنیا، پر است از شادی و غم، اما انگار غم را برای زهرا و علی و فرزندانشان ^(ع) نگاشته‌اند؛ پیروان ایشان نیز از این قاعده مستثنی نیستند.
شاید از زمان سقیفه بود که «سگه غم» به نام حق زده شد؛ شاید هم نه... بلکه از زمان آدم ^(ع) بود که نادرستی بر درستی چیره شد.
دلیم را غمی سترگ می‌فشارد و آسمان دیدگانم بارانی است. انگار نمی‌شود در شادی ولادت نیز حرف از درد نزد؛ شاید اصلاً به دنیا آمدن آغاز «دردی ناتمام» باشد.
آن روز که او قدم بر چشمان گیتی نهاد، فکرش را نمی‌کرد که روزی می‌باید «منظومه بلا» را تا ساعت آخر عمرش بر دوش کشد. نمی‌دانست که سرنوشت میریدان علی و فرزندان‌ش چیزی جز این نیست که پشت «پرده‌های شوم شایعه» باید سکوت کنند.
همان ساعت اول زندگیش به «آستان بومی عشق»^(۲) رفت تا بگوید که اگر «نرد»^(۳) سیوی عشق درد و بلاست، تمام آن را با وجودش خواهد نوشید تا حقیقت را در جهان بگستراند.

از زمانی که جانشین نور شد، تیرهای مسموم بلا باریدن گرفت و اگر نبودند سلمان‌ها و ابودرها و مقدادها، هر آینه سینه‌اش شکافته می‌شد.
کسانی که به رویش شمشیر از نیام کشیده‌اند نمی‌دانند که قلب و دل او نظرگاه نور است؛ از آن جاست که

«گنه ماست علی گر تنه‌است»

چرا که ما به وظیفه خویش به درستی عمل نکرده‌ایم و او را به همگان نشانسانده‌ایم.
اما بدان‌هایی که در مقابل او صف کشیده‌اند می‌گوییم که تا دنیا باقی است:
«زیر شمشیر غمش رقص کنان خواهیم رفت»^(۴)

در پایان

سلام بر او که «مست می‌الست» است و میردانش «مست و خمار می‌خون‌رنگ» او...
سلام بر هارون و جانشین موسای زمان حضرت روح‌الله
سلام بر فاتح قلّه دل عاشقان، نایب المهدی، سید و سالار ما



می دهند تا برای من بیاورید، این ها امانت نزد شماست که باید بیاورید به من بدهید. حتی اگر تشخیص دادید که محتوای نامه نامربوط است، باز هم فرقی نمی کند و باید نامه را به دستم برسانید.»

■ مقام معظم رهبری، وقتی رهبری را بر عهده گرفتند، بسیار دقت نظر داشتند که غیر از مواد (اجناس) کوپنی، چیز دیگری خریداری نشود و برایشان نیاورند و اگر هم می آوردند، برخورد می کردند و بسیار ناراحت می شدند. همچنین در یک موردی فرزند ایشان که درس طلبگی مشغول بودند، دو بار پیش آمده بود که با وسیله دولتی از قم به تهران رفته بود. آقا متوجه شده و خیلی ناراحت شده بودند و به مسئولین فرموده بودند: «شما قضیه را پی گیری کنید و ببینید چقدر خرج برداشته، تا ما این را از خودمان به دولت بپردازیم.»

■ یک روز مهمان مقام معظم رهبری بودم. سفرهای را که گسترده بودند، فرزند ایشان آقا مصطفی نیز ننشسته بود. معظم له به وی نگاهی کردند و فرمودند: پا شو برو! من خدمت ایشان عرض کردم: اجازه بفرمایید آقا زاده هم باشند، من از او خواستم که با هم باشیم، آقا فرمودند: این غذا بیت المال است، شما هم میهمان بیت المال هستید، برای بچه ها جایز نیست که بر سر این سفره بنشینند، آن ها به منزل بروند و از غذای خانه بخورند. من در آن لحظه فهمیدم چرا خداوند این همه عزت به آقا داده است. (حضرت آیت الله جوادی آملی)

■ در یکی از روزهای ماه مبارک رمضان پیش از غروب آفتاب، آقا با خانواده های شهدا دیدار داشتند. این ملاقات بیش از دو ساعت طول کشید. در تمام این مدت مقام معظم رهبری روی پا ایستاده بودند با این که مشغله های دیگر آقا را خسته کرده بود و روزه ماه مبارک آن هم در نزدیکی غروب بر بدن ضعف ایجاد می کند؛ ولی باز محبت آقا به خانواده های شهدا، ایشان را وادار می کرد که ایستاده به درد دل آنان گوش دهند. این نوع برخورد نشان علاقه بسیار شدید آقا به خانواده شهداست. در پایان دیدار همه مهمان آقا بودند، من در کنار سفره به معظم له گفتم: شما که این طور می ایستید و به درد دل ها گوش می دهید، خسته نمی شوید؟ آقا فرمودند: «نه، من چون ورزش می کنم، خسته نمی شوم.» (حجة الاسلام والمسلمین رحیمیان)

■ در یکی از دیدارهای کوفی عنان - دبیر کل سازمان ملل متحد - با مقام معظم رهبری نامبرده به هنگام ترک تهران در فرودگاه مهرآباد طی گفت و گویی، نکاتی را درباره دیدار خود با معظم له بیان داشت.

وی گفت: من با شخصیت های مختلفی از جمله ژاک شیراک، گورباچف و هاموت کهل دیدار داشته ام، که تحت تأثیر آن ها قرار گرفته ام؛ ولی در ملاقات با ایشان - آیت الله العظمی خاмене ای - احساس کردم هنوز کسی را مثل ایشان ندیده ام. شخصیت معنوی ایشان مرا گرفت و تحت تأثیر قرار داد. پیش خودم فکر کردم چرا شخصیتی مثل من باید دبیر کل سازمان ملل متحد باشد.

وی در ادامه افزوده است: پس از این دیدار، تمام شخصیت هایی که مرا جذب کرده بودند، همه را به فراموشی سپردم. کوفی عنان در ادامه با اشاره به این که همیشه معتقد بودم شخصیت های معنوی و عرفانی از مسایل سیاسی اطلاعاتی ندارند، اظهار داشت: در دیدار اخیرم، ایشان را در اوج قداست شخصیت سیاسی دیدم، به نحوی که آنچه از سیاسیون بزرگ در ذهنم بود، همه را پاک کرد. (نشریه پائتارات، ش ۱۶۵)

■ یک روز مقام معظم رهبری فرمودند: «من بعد از رهبری، همه کسانی را احیاناً از آن ها گله داشتم، بخشیدم و حلال کردم.»

شخصی برای من نقل کرده که اخیراً مقام معظم رهبری، مشهد بودند و یکی از افرادی که علیه ایشان زیاد حرف زده بود و کارهایی کرده بود، از ایشان وقت ملاقات گرفت و به دیدار ایشان آمد. وقتی آقا ایشان را دیدند: فرمودند: یکی از کسانی که من همیشه در حقشان دعا می کنم، پدر شما هستند. چون پدر شما از دوستان صمیمی پدر من بودند و من همان طوری که به دوستان خود علاقه دارم، به دوستان پدرم نیز احترام می گذارم.» ایشان با این رفتار هم خلاف واقع نگفتند و هم دل طرف را به دست آوردند. (حضرت

آیت الله مصباح یزدی)

■ من اگر بخوام درباره شخص و ویژگی هایی که خداوند متعال به ایشان عطا فرموده و امتیازاتی که به ایشان لطف کرده صحبت کنم، حقش را نمی توانم ادا بکنم؛ ولی در چند

جمله کوتاه عرض بکنم: ایشان فقاقت را توأم با تقوا؛ تیزهوشی و فراست را توأم با بردباری و سعه صدر؛ مدیریت را همراه با تعبد و پای بندی به اصول و مبادی اسلامی؛ فکر روشن و ثاقب و درخشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح دراز مدت امت اسلامی؛ حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهامت؛ بهره مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایش های هنری اصیل؛ اعتماد به نفس را همراه با توکل بر خدای متعال؛ تلاش و جدیت و نظم و برنامه ریزی را توأم با توسل به حضرت ولی عصر (عج) و ائمه اطهار و در یک کلمه، همه شرایط و مزایای مدیریت را با روح عدالت و بندگی و اخلاص جمع کرده است. (حضرت آیت الله مصباح یزدی)

■ در خانه آقا تعدادی زیلو بود. آن ها را جمع کردیم و فروختیم و یک مقدار هم پول از مال شخصی خودم روی آن ها گذاشتم، تا برای منزل آقا فرشی تهیه کنیم. وقتی زیلوه را عوض کردیم و فرش را پهن کردیم، آقا تشریف آوردند و گفتند: «این ها دیگر چیست؟» گفتم: فرش ها را عوض کردیم. فرمودند: «اشتباه کردید که عوض کردید، بروید همان فرش ها را بیاورید» اصرار را بی فایده دانستم و با هزار مکافات رفتم و فرش ها را پیدا کردم و توی خانه انداختم. آن فرش ها زیلوهایی بودند که واقعاً وقتی به آن ها نگاه می کردی، می دیدی که نخشان درآمده و ساییده شده اند.

■ زندگی شخصی مقام معظم رهبری از سادگی و سلامتی خاصی برخوردار است و این سادگی به زندگی نزدیکان ایشان نیز سرایت کرده است. نه آقا و نه فرزندان شان، معتقد به تجملات نیستند. همین اعتقاد، آنان را از سوء استفاده از مقام و موقعیت باز داشته است. یک روز که معظم له مرا به کتابخانه خود دعوت کردند، من در آن جا یک میز بسیار ساده و قدیمی دیدم که در کنار آن یک صندلی کهنه هم بود. آن میز و صندلی مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود، مقام معظم رهبری در کتابخانه ساده خود، هنوز از همان میز و صندلی استفاده می کنند و این حاکی از ساده زیستی ایشان است. (حضرت آیت الله هاشمی شاهرودی)

■ یک روز که در منزل مقام معظم رهبری در خدمت ایشان بودم، بحث مان قدری به طول انجامید و نزدیک مغرب شد. پس از نماز معظم له رو به من کردند و فرمودند: «آقا رحیم! شام را مهمان ما باشید.» بنده در عین حال که این را توفیقی می دانستم، خدمتشان عرض کردم: اسباب زحمت می شوم. مقام معظم رهبری فرمودند: «نه! هر چه هست با هم می خوریم.» وقتی که سفره را پهن کردند و شام را آوردند، دیدم غذای ایشان و خانواده شان، چیزی جز املت ساده نیست. من نیز بر آن سفره میهمان بودم و مقداری از همان غذای ساده را خوردم. (سرلشکر رحیم صفوی)

■ مرحوم حاج سید احمد خمینی: بر خود واجب می دانم که شهادت دهم، زندگی داخلی حضرت آیت الله خاмене ای بسیار ساده است؛ نه از باب این که رهبران این حرف ها را نیاز داشته باشد، بلکه وظیفه خود می دانم، تا این مهم را به مردم مسلمان و انقلابی ایران بگویم. من از داخل منزل ایشان مطلع هستم. در خانه مقام معظم رهبری بیش از یک نوع غذا بر سر سفره ندارند. خانواده ایشان روی موکت زندگی می کنند، روزی به منزل ایشان رفتم، یک فرش مندرس و قدیمی آنجا بود، من از زبری و خشنی آن فرش - که ظاهراً جهیزیه همسر ایشان است - به موکت پناه بردم!

■ خداوند متعال برای ما رهبرانی قرار داده که با زندگی ساده خود برای ما الگو بوده اند. یکی از آنان حضرت امام (ره) بود. پس از ایشان نیز مقام معظم رهبری است. ایشان خودشان به من فرمودند: «من وقتی ازدواج کردم، همسرم از پدرش که فرش فروش بود، فرش به عنوان جهیزیه به همراه داشته است، که هنوز با وجود فرسودگی اش، در منزل از آن استفاده می شود، و به جز آن قالی دیگری در منزل نداریم. چند مرتبه هم اخلاصاً گفته اند که این قالی نخ نما شده و خواسته اند که آن را عوض کنند، ولی من اجازه ندادم.»



پی نوشت ها

۱. برگرفته از کتاب در سایه خورشید
۲. به مناسبت فرا رسیدن ۲۴ تیرماه سالروز ولادت با سعادت مقام معظم رهبری
۳. حرم مطهر امام رضا (ع)
۴. شرب
۵. حافظ